

غزل شماره ۱۶

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
به قصد جان من زارِ ناتوان انداخت

نمود نقش دو عالم، که رنگ الفت بود
زمانه طرح محبت، نه این زمان انداخت

به یک کرشمه که ز کس به خود فروشی کرد
فریب چشم تو صد قته در جهان انداخت

شراب خورده و خوی کرده می روی به چمن
که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

به بزگاه چمن، دوش، مست، بگذشتم
چو از دهان تو ام غنچه در گمان انداخت

بنفشه طره مقتول خود گره می زد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت

ز شرم آن که به روی تو نبش کردم
سمن به دست صبا، خاک در دهان انداخت

من از ورع، می و مطرب ندیدم زین پیش
هوای منجمانم در این و آن انداخت

کنون به آبِ می لعل، خرقة می شویم
نصیه ازل از خود نمی توان انداخت

مکر کشایش حافظ در این خرابی بود
که بخشش از لش، در می مغان انداخت

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان
مرا به بندگیِ خواجه جهان انداخت

تفسیر فال

هوشیار باش، زیرا رقیبان تو در تلاش هستند تا به نحوی تو را خوار و ناچیز جلوه دهند. آنها با نیرنگ‌های ظاهری و دلسوزانه به درگاه تو وارد شده‌اند و قصد دارند با طرح محبت‌ها و ابراز دوستی، اعتماد تو را جلب کنند. اما باید مراقب باشی که فریب این ترفندها را نخورده و به آسانی گول نروی. خودت باید گره‌های مشکلاتت را شجاعانه باز کنی و از هیچ چیز خجالت نکشی. لازم است بدانی که شما در آستانه یک سفر کوتاه هستید که می‌تواند نقطه عطفی در زندگیت باشد؛ سفری که نه تنها فرصتی برای آرامش بلکه زمینه‌ای برای گشایش‌های شگفت‌انگیز در کارهایت فراهم می‌آورد. به زودی به کام دل خود خواهی رسید، اما فراموش نکن که در آن زمان نیز بندگی خداوند را مدنظر داشته باشی و قدردان نعمت‌ها و فرصت‌هایی که برایت فراهم آمده است، باشی.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلاتو](#) و [سلام دنیا](#)